

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۹/۱۰

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۱۹

دوره ۲۱- شماره ۸۱- پاییز ۱۴۰۳- صص: ۲۶۹-۲۸۶

مقاله پژوهشی

وحدت وجود در شعر فیض کاشانی

کتایون مرادی^۱

چکیده

فیض کاشانی (متوفی ۱۰۹۱ق) از دانشمندان بزرگ عصر صفوی در اغلب علوم دینی عصر خود سرآمد بوده است و در عین حال عارف و شاعری کم نظیر است که در مبانی فکری خود پیرو عرفان و تصوف بوده و در آثار خود به اثبات و حمایت از آن مبانی پرداخته است. یکی از مهم ترین این مبانی، نظریه وحدت وجود است که در دیوان اشعار او جلوه ای خاص دارد و با بیانی هنرمندانه به آن می پردازد. این مقاله با شیوه تحلیل عقلی و روش کتابخانه ای و با استناد به منابع دست اول به بررسی دیدگاه فیض درباره وحدت وجود پرداخته و نشان می دهد که در نظم و نثر خود به این مهم اهتمام داشته و در اشعار فراوانی وحدت وجود، وحدت شهود و بخش مهمی از هستی شناسی عرفانی خود را به نمایش گذاشته است و نشان می دهد که اصالت را در وجود به حق می دهد و به نظریه تجلی پابندی دارد و موجودات را تجلی حق به شمار می آورد.

کلیدواژه ها: هستی شناسی، خداشناسی عرفانی، توحید، وحدت وجود، فیض کاشانی.

۱- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تویسرکان، دانشگاه آزاد اسلامی، تویسرکان، ایران.

۱- پیشگفتار

ملاحسن فیض کاشانی (۱۰۹۱-۱۰۰۶ق) را فیلسوف، محدث، عارف، مفسر و مانند آن نوشته‌اند، اما کمتر به جنبه ادبی و ذوق شاعری او پرداخته‌اند که در عرصه شعری با آزادی بیشتری به طرح دریافت‌های قلبی خود پرداخته‌است. در عصر او فقیهان و اهل ظاهر بر قدرت تکیه داشتند و هر نوع اندیشه عرفانی را تکفیر می‌کردند و به همین دلیل استاد فیض؛ یعنی ملاصدرای شیرازی را به روستای کهک قم تبعید کردند و خود او را نیز ملاخلیل قزوینی تکفیر نمود که عمده این دشمنی‌های اهل ظاهر با عارفان و حکیمان و فلاسفه بر سر نظریه وحدت وجود بود. مهم‌ترین معیار برای تکفیر همین بود که بویی از وحدت وجود از نوشته‌های داشمندی به مشام برسد و همان برای محکومیت او کافی بود و این شیوه از عصر صفوی تا به امروز نیز ادامه یافته‌است. به همین دلیل دانشمندان بنا را بر احتیاط گذاشته و در نوشته‌های رسمی خود به نوعی پیچیده و فنی سخن می‌گفتند که به آسانی دچار تهمت‌های اهل ظاهر نشوند. در عین حال فیض با شجاعت از وحدت وجود و عرفان و تصوف حمایت قاطع می‌کند.

اهل ظاهر تلاش کرده‌اند بگویند زندگی او دو دوره داشته و در پایان عمر به اخباریون و اهل ظاهر پیوسته‌است. در حالی که با این بیان نمی‌توان تمامی آثار او را نادیده گرفت و به این ترتیب همه تلاش‌های علمی او را بی‌اثر جلوه خواهند کرد و هنوز از تکفیر او دست برنداشته‌اند. در عین حال تأثیر ژرف او را نشان می‌دهد که در سده‌های بعد از او نیز انتشار آثارش را تاب‌نیاورده‌اند. حتی شعرهای او را نیز با بدبینی خوانده‌اند و نوشته‌اند که «نمی‌توان او را شاعر و ادیبی حرفه‌ای به-شمار آورد.» (براتی، ۱۳۸۷: ۸) در حالی که از بزرگ‌ترین شاعران ایرانی است که چون سعدی سهل و ممتنع شعر می‌گوید و در این هنر کم‌نظیر است. گفته‌اند از باب تفنن شعر می‌گفته‌است در حالی که دیوان فیض سراسر حکمت‌های عرفانی و معنوی است و نمی‌توان نیت‌خوانی کرد و به درگذشتگان تهمت‌هایی بی‌دلیل وارد ساخت. همه شخصیت‌های بزرگ تواضع کرده‌اند و خود را شاعر یا عارف یا دانشمند ندانسته‌اند. به چنین مواردی نمی‌توان استناد نمود.

فیض عارف و شاعری بزرگ بوده‌است که در همه آثار خود، به‌ویژه در اشعار هنرمندانه‌اش مبانی اندیشه عرفانی را پذیرفته و از آن‌ها دفاع کرده‌است و مهم‌ترین نمونه آن نظریه وحدت وجود است که به‌طور رسمی و استدلالی از آن حمایت کرده و در دیوان اشعار آشکارا آن را توحید حقیقی خوانده‌است و در این مقاله موارد مشخص نظریه وحدت وجود در اشعار فیض ارائه و تحلیل شده-

است و با اینکه در آثار خود چون «شرح صدر» و «الانصاف» اشاره‌هایی به تحولات فکری خود نموده‌است از اصول اندیشه‌ورزی خود مانند نظریه وحدت وجود هرگز دور نشده‌است.

۲- پیشینه تحقیق

درباره وحدت وجود در اندیشه یا شعر فیض کاشانی تحقیق جداگانه‌ای صورت نگرفته اما به‌طور کلی در مورد عرفان و تصوف از دیدگاه او چند اثر تحقیقی موجود است. مقاله «تأملی در نگرش فیض کاشانی به عرفان و تصوف» از علی اشرف امامی و علی‌اکبر چناری، در پژوهشنامه عرفان شماره ششم سال ۱۳۹۱ش که ارتباط فیض کاشانی با چند شخصیت مثل ملاصدرا و غزالی و ابن عربی را بحث کرده‌است. مقاله «هستی‌شناسی عرفانی در غزلیات فیض کاشانی» از لیلا نوروزپور، در مجله ادب فارسی، شماره ۲۲، سال ۱۳۹۷ش که به معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی از جمله کثرت و وحدت، تجلی غیب در شهادت و فیض اقدس و مقدس هم پرداخته‌است. همچنین مقاله «مبانی عرفانی در دیوان اشعار فیض کاشانی» از محمدرضا براتی، در فصلنامه کاشان‌شناخت، شماره چهارم و پنجم، سال ۱۳۸۷ش که بیشتر به مکتب عشق در دیوان فیض می‌پردازد. در همین مجله مقاله «هستی‌شناسی در آرای حکمی فیض کاشانی»، شماره ششم، سال ۱۳۸۸ش به موضوع ارتباط دارد. مقاله «تصویرآفرینی عارفانه در غزلیات فیض کاشانی» از سیدهاشم خاتمی، در مجله شعرپژوهی، شماره سوم، در سال ۱۳۸۹ش نیز قابل ذکر است.

کتاب‌های مفیدی نیز در این حوزه وجود دارد که از محققان دعوت می‌شود به «فیض‌نامه» و «کتابشناسی فیض کاشانی» از محسن ناجی نصرآبادی (۱۳۸۷، مدرسه عالی مطهری) مراجعه‌فرمایند.

۳- جایگاه فیض کاشانی در عرفان اسلامی

فیض به عنوان فقیه و مفسر و محدث و فیلسوف شناخته می‌شود اما بزرگ‌ترین جنبه شخصیت او عرفان و هنر شاعری است. حتی در گرایش اخباری‌گری او که با عرفان مغایرت می‌یابد به شیوه‌ای عمل می‌کند که عرفان او مسلط می‌شود چراکه اهل ظاهر و اخباریون و مکتب تفکیک (در عصر حاضر) همواره بنای فکری خود را بر جدایی و تفکیک بین قرآن و برهان و عرفان قرار می‌دهند اما فیض بنای خود را بر جمع بین آن سه قرار می‌دهد و این همان مبنایی است که اهل ظاهر را از اهل باطن جدایی‌سازد و عرفان و تشیع از اساس اهل باطن هستند. با چنین دیدگاهی نمی‌توان فیض را اخباری یا اهل حدیث به شمار آورد چون مخالف با مبانی فکری آن‌هاست. او حتی فلسفه و دین و عرفان را یکی می‌داند. می‌گوید: «هیچ مسأله‌ای از علوم حقیقی و یا نکته‌ای از نکات عرفانی و یا اصلی از اصول عقلی نیست مگر اینکه در این کتاب (عین‌الیقین) آن را آورده و با کتاب خدا و سنت

اهل بیت (ع) منطبق کرده‌ام. (فیض کاشانی، ۱۳۲۷: ۲۶/۱) یکی از معیارهای اندیشه عرفانی همین است که عرفان و قرآن و برهان یکی هستند.

او مانند استادش ملاصدرا از صوفی‌نمایان انتقادمی‌کند و به کسانی که لباس تصوف پوشیده تا به نان و نوایی برسند و از حقیقت عرفان بی‌خبر هستند، می‌تازد. تصوف را از علوم شرعی می‌داند، اما آن را برای عوام مفید نمی‌داند بلکه عقیده‌دارد که کسانی با استعدادهای خاص باید به آن پردازند. (ر.ک: فیض کاشانی: ۱۳۷۸: ۴۹) در عین حال از تصوف و صوفیان دفاع می‌کند: «اکثر آن‌ها را شبیه به اعمال و اخلاقی می‌یابی که از حضرت ائمه معصومین (ع) منقول است، همواره تفتیش از احوال پیغمبر (ص) و سیرت آن حضرات و کیفیت سلوک ایشان در راه حق می‌نمایند تا به ایشان تشبیه و اقتدا نمایند.» (همان: ۱۳۱) چنان شهامتی دارد که در عصر حاکمیت اهل ظاهر، از آن‌ها انتقادمی‌کند و آن‌ها را به درستی «ابنای دنیا و پرستاران جهل و هوی» (همان: ۵۲) می‌خواند. برخی او را منتسب به طریقت و سلسله ذهبیه و نوربخشیه نوشته‌اند. (اردبیلی، ۱۳۷۸: ۴۵) گروهی نیز او را وابسته به هیچ سلسله‌ای ندانسته‌اند چراکه در معرض تکفیر قرار داشته‌است. در هر حال، دلیل و سند معتبری برای وابستگی طریقتی او در دست نیست. البته شاگردانش او را عارف اهل ریاضت خوانده‌اند. بی‌تردید در عرفان و تصوف از استاد خود ملاصدرا برای شیرازی تأثیر پذیرفته و شبیه به او موضع‌گیری کرده‌است.

فیض از منتقدان زهد مدعیان و ریاکاران در گروه اهل ظاهر و همچنین مجادله‌های اهل کلام است و بیشتر به قرآن و عرفان اعتماد دارد. اغلب به چنین زاهدانی که هدف خود را رسیدن به بهشت دانسته‌اند، انتقادهایی می‌کند.

با پای برفتند گروهی ره جنت ما بر پر عرفان به ره قدس پریدیم

(فیض کاشانی، ۱۳۸۱: ۱۰۰۳)

در حوزه معرفت‌شناسی هم عرفانی می‌اندیشد یعنی علم و دانش کسبی و مدرسه‌ای را از جمله علوم واقعی نمی‌داند بلکه علم حقیقی را شهود معنوی در اثر تزکیه درون می‌داند و «شنیدن» را یقین آور نمی‌داند بلکه «دیدن» معیار می‌شناسد. یعنی چشم دل که با پاکی دل به دست می‌آید نتیجه‌بخش است:

گر تومی خواهی که واقف گردی از اسرار غیب لوح دل را صیقلی کن پس عجایب‌ها بین

(همان: ۱۰۸۵)

این تصفیۀ درون انسان کامل را می‌سازد و در حقیقت این آینه هرچه پاک‌تر گردد حق را در خود نشان می‌دهد و ثابت می‌کند که جز او چیزی نیست. در عرفان اسم جامع همین آینه پاک است:

دارد شرف بر انجم و افلاک خاک ما آینه خدای نما، جان پاک ما

(همان: ۴۸۱)

آموزه‌های حکیمانه فلسفی در کنار تهذیب درون و برخورداری از عشق عرفانی در حوزه هستی‌شناسی به این نتیجه می‌رسد که بگوید:

به غیر هستی او هستی ای نمی‌دانم جهان همه به حقیقت مجاز می‌بینم

(همان: ۹۷۷)

عشق عرفانی او را به سوی وحدت شهود و وحدت وجود می‌برد و غیر از او چیزی را به رسمیت نمی‌شناسد. عشق او را به وحدت شهود و حکمت به وحدت وجود می‌رساند:

عشق، مرا پیشه شد، در رگ و در ریشه شد نیست منی در میان، من نه منم، اوست اوست

(فیض کاشانی، ۱۳۵۳: ۴۱)

با اینکه فیض فیلسوف و حکیم هم بوده‌است در مقایسه بین فلسفه و عرفان، به نفع عرفان نظر دارد. یعنی با اینکه برای دریافت‌های عقلی بسیار ارزش قائل است آن‌ها را علم کسبی و شنیدنی می‌داند که با علم حضوری و دیدنی قابل مقایسه نیست:

علم رسمی از کجا، عرفان کجا دانش فکری کجا، وجدان کجا

عشق را با عقل، نسبت کی توان شاه فرمان ده کجا، دربان کجا

دوست را داد او نشان، دید این عیان کو نشان و دیدن جانان کجا

کی به جانان می‌رسد بی‌عشق، جان جان بی‌عشق از کجا، جانان کجا

کی دلی بی‌عشق بیند روی دوست قطره خون از کجا، عمان کجا

جان و دل هم عشق باشد، در بدن زاهدان را در کجا، یا جان کجا

دردها را عشق درمان می‌کند درد را، بی‌عاشقی درمان کجا

(فیض کاشانی، ۱۳۵۳: ۲۵)

یکی از ویژگی‌های عرفان این است که اصالت را به درون و باطن می‌دهد. در انسان‌شناسی نیز

درون انسان اصالت دارد و نقطه مرکزی را دل گفته‌اند که خانه خداست و اگر دل را از آلودگی پاک نمایند همه دانش‌های معنوی را در آن می‌توان دید. بخشی از رازهای عرفانی در همین مطلب نهفته است.

آنکه را هستی همیشه در طلب
ز آنچه می‌جویی به روز و شب نشان
روی او سوی تو، ای غافل ز خود
یکی نفس از دیدنش فارغ مباش
حاضر و غایب به غیر از وی که دید؟
ای ز سر تا پا همه خلفت غریب
جامع اضداد جز حق نیست «فیض»
هر کسی در غور این کم می‌رسد
در تو پنهان است، از خود می‌طلب
در بر تو حاضر است او، روز و شب
چشم بگشا، هان چه شد پاس ادب
در لقا یک دم می‌اسا از طلب
منهرب منه الیه قد رغب
ای ز سر تا سر همه امرت عجب
ره به حق بنمودمت، زین ره طلب
گر رسیدی تو بدین مگشای لب
(همان: ۳۴)

۴- نظریه عرفانی وحدت وجود

در دیدگاه عرفانی، توحید در نظریه وحدت وجود معنای حقیقی خود را پیدامی‌کند و پیام اصلی قرآن کریم نیز همین توحید است. آن را می‌توان در «خدا محوری» خلاصه نمود چراکه همه موجودات متکی به خدا هستند و بلکه در معنای دقیق‌تر، جلوه‌ای از وجود حقیقی او هستند، پس وجود در اصل به او تعلق دارد و همه چیز از او نور و وجود می‌گیرد. وحدت نیز به این معناست که هیچ نوری، نیرویی و وجودی در مقابل خداوند قرار ندارد. همه چیز از او مایه می‌گیرد و جوهر هستی یکتا و واحد است. در یک بیان همه موجودات فقیر و عین ناداری هستند و تنها خداست که غنی و عین بی‌نیازی است. موجودات خدا نیستند اما وجود خود را از خدا گرفته‌اند. عرفان از همین وجود و یکتایی و بی‌همتایی و وحدت وجود سخن می‌گوید و درس نخست از عرفان نظری همین است عرفان از بخش نظری و عملی تشکیل یافته است و ابتدا اندیشه و دیدگاه خود را به هستی و انسان در بخش نظری شرح می‌دهد و بر اساس آن مبانی فکری به سوی عرفان عملی و سیر و سلوک می‌رود و آن اندیشه‌ها را در عمل پیاده می‌سازد.

نظریه وحدت وجود در ذات عرفان قرار دارد و ابن عربی آن را به وجود نیاورده است. رابطه انسان با خدا و با جهان هستی در دیدگاه عرفانی وحدت‌گرایانه می‌باشد. معروف کرخی

(متوفی ۲۰۰ق) می‌گوید: «در هستی جز خدا نیست» (همدانی، ۱۳۹۲: ۲۵۰) تا غزالی که می‌گوید: «هیچ چیز جز خدا وجود ندارد.» (غزالی، ۱۴۰۱ق: ۲۳۰/۴) اما ابن عربی این نظریه را با استدلال‌های عقلی و شهودی حکیمانه مطرح می‌سازد. دیگر عارفان نیز با بیان‌های خود همین مطلب را گفته‌اند. قیصری می‌گوید: «وجود گاه به معنای حصول، تحقق و ظهور است، در این صورت وجود یک معنای عارضی است که به ماهیت و اعیان اضافه می‌شود و از این طریق همین اضافه به اعیان است که ما موجودات را، موجود می‌نامیم و باز در همین معناست که قائل به تشکیک وجود می‌شود، آن همه به اعتبار ظهور در مراتب مختلف و گاه به معنای مفهوم مراتب است که در این صورت، نه جوهر است و نه عرض، بلکه مایه قوام است. این وجود، همان وجود حق است که ذات و اصل همه چیز اوست.» (قیصری، ۱۳۹۸: ۱۲) از اینجا تفسیرها و تحلیل‌های متفاوتی در شرح معنای وحدت وجود آغاز می‌گردد.

وحدت وجود به عرفان اسلامی اختصاص ندارد بلکه در همه عرفان‌های جهان به بیان‌های مختلفی از خدافراگردانی (Panentheism) تا همه خدایی (Pantheism) از فلوپین تا اسپینوزا و از هند تا چین سابقه دارد. (ر.ک: کاکائی، ۱۳۸۱؛ شالچیان ناظر، ۱۴۰۰) یکی از ساده‌ترین بیان‌ها به عزیزالدین نسفی تعلق دارد: «اهل وحدت می‌گویند که وجود یکی بیش نیست و آن وجود خدای است تعالی و تقدس و به جز وجود خدای، وجودی دیگر نیست و امکان ندارد که باشد و دیگر می‌گویند که اگرچه وجود یکی بیش نیست، اما این وجود ظاهری دارد و باطنی دارد. باطن وجود نور است و این نور است که جان عالم است و عالم ملامال این نور است.» (نسفی، ۱۳۴۱: ۴۶) تقریرهای مختلف وحدت وجود چنان گسترده شده‌است که خود نیاز به تحقیقی جداگانه دارند و از وحدت شهود تا وحدت شخصی وجود با بیان‌های متفاوتی همراه است.

در قرآن کریم و تفسیر عارفانه آن نیز از کلمه توحید که خدایی جز الله نیست، آغاز می‌گردد که اگر غیری در وجود به رسمیت شناخته‌شود که در مقابل خدای یکتا فرض می‌گردد، آن عین ثنویت و دو خدایی خواهد شد. لذت عارفان اغلب معنای «لااله الاالله» را «لیس فی الوجود الاالله» دانسته‌اند و با بیان‌های متعددی آن را خاطر نشان ساخته‌اند. «لیس فی الدارین الا ربی و ان الموجودات کلهما معدومه» (همدانی، ۱۳۹۲: ۲۵۶)

به این ترتیب دربارهٔ احدیت و واحدیت بحث‌های مفصلی دارند و هستی‌شناسی خاصی را ارائه می‌دهند که عین خداشناسی است. گفته‌اند: «فما ظهر فی الوجود بالوجود الا الحق و هو واحد.» (ابن عربی، ۱۴۰۱: ۵۱۷/۲) تقریرهای این نظریه خواندنی است. (ر.ک: هندی، ۱۴۰۰: ۵) آنچه مربوط به فیض کاشانی می‌شود، همین پایبندی به وحدت وجود است.

بحث از وحدت و کثرت از مهم‌ترین مباحث عرفان نظری و فلسفه است که در عرفان به وحدت اصالت داده می‌شود و هستی‌شناسی آن بر این اساس استوار می‌شود که: «ان الوجود هو الله» (ابن عربی، ۱۴۰۱: ۵۵۶/۲) یا «ان الوجود هو الحق» (همان: ۵۴۰/۲) و این موجودات مادی در بیان‌های مختلفی چون سایه‌هایی از آن وجود و عکس‌هایی از آن شخص یا تصویرهای درون آینه از آن وجود حقیقی هستند و در اینجا است که تقریرها و تمثیل‌های مختلفی از ارتباط موجودات مادی با حق مطرح می‌شود. مهم‌ترین تمثیل‌هایی که در ادبیات فارسی مشاهده می‌شود تمثیل سایه و صاحب آن، مرکب و قلم نسبت به حروف، رنگین کمان، موج و دریا، یک و اعداد، خورشید و درجات ضعیف‌تر نور و مانند این‌هاست.

رایج‌ترین نظریه، تجلی و ظهور نام دارد که همه ماسوی الله را به‌عنوان تجلی و ظهور حق دانسته‌اند که دیدن ذات خود از طریق مشاهده شئون ذاتی خود است و اغلب از واژه «استجلاء» استفاده می‌شود که ظهور ذات برای خود در تعینات معنی می‌دهد. مرتبه ذات پیش از تجلی را غیب‌الغیوب می‌گویند که پنهانی محض باشد و اولین تجلی را تجلی ذات بر ذات می‌نامند و اغلب آن را وحدت حقه حقیقیه هم می‌گویند. به ترتیب از مرتبه احدیت به واحدیت و از فیض اقدس و فیض مقدس یاری می‌گیرند تا این تجلی را در مراتب مختلف در سه عالم ارواح و امثال و اجسام شرح دهند. مثال آن را نفس می‌آورند که در عین وحدت همه قوای انسان را دارد. بلکه نفس در همه مراتب قوای انسانی محفوظ است و این نفس است که می‌بیند. می‌شنود و درک می‌کند. همه این تمثیل‌ها در آثار فیض کاشانی موجود است.

اغلب عقیده دارند که عرفان نظری از دو موضوع بحث می‌کند: یکی توحید که همان شناخت خدا باشد که وحدت وجود دارد را دربرمی‌گیرد و برای وجود کثرت در هستی نیز نظریه تجلی را مطرح می‌کند. دیگری شناخت انسان موحد است که همان بحث از انسان کامل باشد. این دو سرفصل عرفان نظری را تشکیل می‌دهند. توحید و موحد نیز دو موضوع اساسی دین است و کتاب‌های آسمانی در اصل به این دو مطلب پرداخته‌اند. از آن میان توحید جایگاه مبنایی دارد و اثبات آن از طریق نظریه وحدت وجود امکان‌پذیر است و بزرگ‌ترین جنبه قدرتمند فکر عرفانی وابسته به همین اثبات توحید است و نشان می‌دهد که موحد حقیقی نیز کسی است که به توحید و وحدت وجود اعتقاد دارد و گرنه کسانی که به غیر خدا هم اصالت می‌دهند و نیرویی را در کنار خدا قرارداده و موجودی را غیر از خدا به رسمیت شناخته‌اند به نوعی دچار ثنویت شده‌اند و از توحید فاصله گرفته‌اند.

کثرت‌های موجود در جهان فریبنده است و افراد را به این خطا دچار می‌سازد که آن‌ها را اصل

بدانند در حالی که در عرفان با نظریه تجلی این کثرت‌ها را تحلیل و ارزیابی می‌نمایند و ثابت می‌کنند که این کثرت‌ها تجلی خدا هستند و از خود وجودی ندارند. این نظریه وحدت وجود به عرفان اسلامی و فیض کاشانی اختصاص ندارد و در همه عرفان‌های جهان از آن می‌توان سراغ گرفت. در یونان باستان هم پارمنیدس شخصیتی بود که اصل و حقیقت عالم را همان وجود یا هستی می‌داشت که هر چیزی در این جهان از آن بهره‌برداری دارد و درعین حال، آن هستی واحد و یگانه است. همین مطالب را در عرفان‌های هندی، چینی و دیگر شاخه‌های عرفان قدیم و جدیدی می‌توان مشاهده نمود.

برای توصیف و شرح وحدت وجود از تمثیل‌های جهان نیز استفاده شده است. برخی این جهان را نماد رؤیا دانسته‌اند که باید به روش درستی تعبیر و تأویل گردد مانند اینکه هستی را خیال گرفته‌اند که واقعیت ندارد. همچنین از دریا و موج یا الف در صورت حروف یا تابش نور بر شیشه در عرفان جهانی استفاده شده است که در عرفان اسلامی نیز مواردی بر آن‌ها افزوده شده است. آیاتی از قرآن کریم که این نظریه وحدت وجود را اثبات می‌کنند، فراوانند مانند: «هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن» (حدید، ۲)؛ «کل شیء هالک الا وجهه» (قصص، ۸۸)؛ «فاینما تولدا فثم وجه الله» (بقره، ۱۱۵)؛ «و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی.» (انفال، ۱۷) و بسیاری از آیات دیگر که در تفسیرهای عرفانی درباره آن‌ها مطالب دقیقی آمده است. اما از آنجا که درک مطالب عرفانی نیاز به شهود و تصفیة درون دارد تا به مرحله عین‌الیقین درک و دیده شوند، بسیاری از اهل ظاهر به آن تردید رواداشته‌اند و به عارفان ایراد گرفته‌اند.

۵- وحدت وجود در شعر فیض کاشانی

فیض در همه آثار خود به صراحت از نظریه وحدت وجود دفاع کرده است و هرکس نوشته‌های او را بررسی کند به این حقیقت اذعان خواهد کرد. محققان ادبی هم نوشته‌اند: «او متأثر از استادش ملاصدرا، به اشراق و عرفان تمایل داشت و در عرفان و فلسفه به اندیشه‌ها و آثار ابن عربی، به ویژه وحدت وجود معتقد بود.» (صفا، ۱۳۷۲: ۳۲۸/۵) فیض در سال ۱۰۹۰ق به یکصدوشانزده نوشته از خود اشاره دارد و در بین آن‌ها دو اثر منشور در حوزه عرفان و تصوف وجود دارد که از شاهکارهای او به‌شمار می‌آیند. کتاب کلمات المکنونه و کلمات المحزونه که حاوی گفته‌های عرفانی و بیشتر در حوزه عرفان نظری است و دیگری رساله زادالسالك که به عرفان عملی و سیر و سلوک می‌پردازد. در دیوان شعر خود نیز همان مطلب را با هنرمندی ابراز می‌دارد.

اینکه چگونه به نظریه وحدت وجود رسیده است؟ به ذات عرفان مربوط می‌شود که هرکس به حوزه عرفان وارد شد ناچار به توحید و وحدت وجود خواهد رسید. البته آموزه‌های استادان او چون

ملاصدرا در این میان تأثیر فراوان دارد. اما خود او گرایش به عرفان و فلسفه را اصلی‌ترین شاهراه برای رسیدن به هدایت و همان صراط مستقیم معرفی کرده‌است:

چون من کسی که ره مستقیم می‌داند صفای صوفی و قدر حکیم می‌داند
طریق اهل جدل جمله آفت است و علل ره سلامت قلب سلیم می‌داند
(فیض کاشانی، ۱۳۵۳: ۷۲۹)

اشعار او پراکنده در مجموعه‌هایی گردآوری شده‌است و در جدیدترین چاپ بیش از سیزده هزار بیت را شامل می‌شود. مهم‌ترین ویژگی این اشعار آموزه‌های حکیمانه، عرفانی و فلسفی است که گاهی در قالب زیباترین مناجات‌ها ظهور می‌کند. غزلیات او که چون سعدی لبریز از نکته‌های هنری است با زبانی ساده و روان بسیار تأثیرگذار هستند. او شاعری پیرو مکتب عشق ایرانی و سکر عرفانی می‌باشد و به دینداری عاشقانه عقیده دارد و مهم‌ترین عنصر در شعر او عشق حقیقی و الهی است. همین عشق او را به وحدت وجود می‌رساند.

سلسله فکر را در ره دانش بکش تا بررسی منزلی کان نبود محرمش
چون که بدانجا رسی باده عرفان بنوش پس زهی معرفت ذوق محبت بچش
نور محبت چو تافت بر دل و بر جان تو باده ناب ازل از خم وحدت بکش
(فیض کاشانی، ۱۳۸۱: ۸۹۶)

فیض کاشانی در اشعار خود بر واژه «دیار» تکیه دارد و همان گفته عارفان در وحدت وجود را در نظر دارد که موجودی غیر از حق نیست و به جهت اینکه با قرآن کریم پیوند خاص داشته‌است. می‌توان احتمال داد که این واژه را از این کتاب آسمانی گرفته‌است که مکرر در اشعار خود به-کار می‌برد. در سوره نوح، آیه ۲۶ این واژه از ماده «دار» به معنای کسی که در خانه‌ای سکنی می‌گزیند، آمده‌است و اغلب به موارد نفی عام کاربرد دارد که می‌گویند: «ما فی الدار دیار» یعنی هیچ کس در خانه ساکن نیست. (ر.ک: راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۳۱۲؛ فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۴۶/۳۰) اکثر شاعران ادب پارسی نیز از این واژه به همین معنی استفاده کرده‌اند:

خانه خالی ماند و یک دیار نه جز طیب و جز همان بیمار نه
(مولانا؛ د: ۱؛ ب: ۱۴۶)
حافظ طمع بُرید که بیند نظیر تو دیار نیست جز رُخت اندر دیار حُسن
(حافظ، غزل ۳۹۴)

که همه ظاهرند و باطن یار لیس فی الدار غیره دیّار
(نعمت الله ولی، ترجیع ۴)

که جهان صورت است و معنی یار لیس فی الدار غیر دیّار
(حسین خوارزمی، ترجیع ۶)

که همه فانی‌اند و باقی یار لیس فی الدار غیره دیّار
(نورعلی شاه، ترجیع ۳)

دار را چون بدید، گفت حسین لیس فی الدار غیره دیّار
(قاسم انوار، ۱۷۴)

به دار آمد چون آتش وار حلاج ندید آهن بگفتا: لیس فی الدار
(شاه داعی شیرازی، ۲۴۰)

ز حق رسید ندا، لا اله الا هو دلم ربود ز جا، لا اله الا هو
ندای هوش ربا «لیس غیره دیّار» ندای هوش فزا، لا اله الا هو
نظر به عالم جان کردم از دریچه دل ندیده دیده سوا، لا اله الا هو
(فیض کاشانی، ۱۳۵۳: ۳۴۹)

وحدت وجود را در متون نثر خود نیز پاس داشته‌است و شبیه به همین مطالبی که در اشعار او دیده‌می‌شود در نثرهای او نیز ملاحظه‌می‌گردد. (از وحدت وجود به نام «توحید وجودی» نامبرده: «ای سالک! قدمی پیش نه تا به علم یقین بدانی که «لیس فی الوجود الا ذاته و صفاته و افعاله... آن‌گاه پیش تر آی تا به عین یقین ببینی که «لیس الا ذاته و صفاته»، پس قدمی دیگر بردار تا به حق یقین مشاهده کنی که «لیس الا هو».) (فیض کاشانی، ۱۳۶۵: ۴۷) غیر از او دیّاری را به رسمیت نمی‌شناسد:

حلاج محو آن جمال، دستک‌زنان در وجد و حال نغمه‌سرا کای ذوالجلال، آن‌دار کو؟ آن‌دار کو؟
در دینی و عقبی میبچ، جز حق همه‌هیچ است هیچ در دار عالم غیر حق، دیّار کو؟ دیّار کو؟
حق در برابر روبرو، بنموده رو از چارسو کوران‌گرفته جستجو، کان یار کو؟ کان یار کو؟
منصور انا الحق می‌زند، من صور حق حق می‌زنم زین صور انا شاهد فنا، جز یار کو؟ جز یار کو؟
(فیض کاشانی، ۱۳۵۳: ۳۴۲)

کمتر عارفی در آن عصر با چنین جسارتی به بیان نظریه وحدت وجود پرداخته است:

ای آنکه در ازل همه را یار بوده‌ای از دار اثر نبود، تو دیار بوده‌ای
عالم همه تو بوده و تو خالی از همه یکتای فرد بوده و بسیار بوده‌ای
خود را به خود نموده در آئینه جهان بیننده بوده‌ای و به دیدار بوده‌ای
ما هیچ نیستیم به خود، سایه توایم هم جاعل طلام و هم انوار بوده‌ای
(همان: ۳۶۲)

مهم‌ترین کلیدواژه فیض برای تحلیل نظریه وحدت وجود همین کلمه «دیار» است:

در کشور حُسن آن یگانه شد ساخته صد هزار خانه
ای طرفه که نیست هیچ دیار در هیچ سرا جز آن یگانه
دیار خود است و دار هم خود کردیم سراغ، خانه خانه
با این همه نیست غیر او کس زد مطرب عشق این ترانه
(همان: ۳۶۸)

نظریه وحدت وجود مربوط به عرفان نظری و هستی‌شناسی است که در بحث خداشناسی به آن پرداخته می‌شود و در نهایت ثابت می‌گردد که حقیقی در هستی متعلق به حق است و غیر از او چیزی موجود نیست و آنچه دیده می‌شود جلوه آن محبوب در آئینه جهان است که در اصل تصویری و سایه‌ای از آن حقیقت‌اند. اما در حوزه عرفان عملی نیز نظریه «وحدت شهود» قرار دارد که بیان می‌دارد اگر سالک در سیر معنوی خود به پیش برود و ناخالصی‌ها را از درون خود بزاید، آنگاه درمی‌یابد که به جز حق چیزی را نمی‌بیند. در حقیقت این وحدت شهود نگاه از پایین به بالاست:

عارف ز روی خوب ببیند خدای را با چشم عبرتش چو نظر در جبال کرد
که در سما و ارض و گهی خلقت جمیل در هر نظر ملاحظه آن جمال کرد
(فیض کاشانی، ۱۳۵۳: ۱۰۴)

در این دیدگاه وحدت شهودی، این عارف است که به جایی رسیده است که جز حق نمی‌بیند و از دریافت‌های خود گزارش می‌دهد درحالی‌که در وحدت وجود از بررسی هستی و عین واقعیت سخن می‌گوید و ربطی به عارف ندارد چرا که هستی جز حق نیست. این دو نظریه دو جنبه از یک حقیقت‌اند که باید از هم بازشناخته شوند:

دیدم دیدم که هرچه دیدم حق بود دیدم دیدم که دید دیدم حق بود
دیدم دیدم که می‌شنیدم از حق دیدم دیدم که آن شنیدم حق بود
(همان: ۴۱۷)

آن نور را با صفای دل می‌توان مشاهده نمود و سیر و سلوک به همین جهت ضرورت می‌یابد:
فیض نور خداست در دل ما از دل ماست نور منزل ما
هر کجا می‌روییم او با ماست اوست در جان ما و در دل ما
(همان: ۸)

اما در وحدت وجود با دیدگاهی واقع‌نگرانه نشان‌داده می‌شود که وجود به حضرت حق اختصاص دارد و این مطلب تنها ساخته و پرداخته فکر عارف نیست بلکه گزارشی از واقعیت هستی است:

هم اوست آینه، هم شاهد است و هم مشهود به زیر زلف و خط و خال پرده‌دار خود است
هم اوست عاشق و معشوق و طالب و مطلوب به راه خویش نشسته در انتظار خود است
(همان: ۵۰)

آیاتی از قرآن کریم نیز همین مطلب را بیان کرده‌است که اول و آخر و ظاهر و باطن اوست و همین عین نظریه وحدت وجود می‌باشد:

نگذاشت چو غیرتِ تو غیری ما و من و او و این و آن کیست؟
عاشق چو توئی و عشق و معشوق لیلی که و قیس در جهان کیست؟
پنهان به جهان تو و عیان تو غیر از تو عیان که و نهان کیست؟
(همان: ۶۸)

در این نظریه چیزی اصالت ندارد و بهره‌ای از وجود ندارد مگر وجود حقیقی حق که هستی به او اختصاص دارد:

جز تماشای جمال تو تماشائی نیست هر که حیران جمالیست، تماشائی تست
هر که افراخت به دعوی نکوئی کردن گر بود راست، همان سایه زیبائی تست
سرو قدان که زبالائی، بالا بالند آن ز بالای برازنده بالائی، تست

هرگلی را که بود رنگ در این گلشن و بوی
از ازل تا به ابد بینش هر بینایی
هرچه را در دو جهان نور هویدایی هست
سرّ پنهان شدن روح و نهان بودن تو
هر کجا رسم توانایی و دانایی توست
نور دانائی تو زور توانایی توست
شماه‌ای از گل خود رسته زیبایی توست
همه یک بینش، در پرده بینایی توست
همه یک ذره خورشید هویدایی توست
رمز پیدا شدن قالب پیدایی توست
(همان: ۴۰)

در این دیدگاه وحدت وجودی غیر از حق چیزی نیست تا بتوان کاری را به او نسبت داد چراکه اول و آخر و بلکه ظاهر و باطن همه چیز اوست:

ای تو هم آغاز و هم انجام خلق
گوش‌ها را سمع و چشمان را بصر
وی تو هم پیدا و هم پنهان ما
در دل و در جان ما ایمان ما
(همان: ۴)

در نظریه وحدت وجود، آفرینش را تجلی حق می‌دانند یعنی جلوه‌گری او در مراتب مختلف به صورت‌های متفاوت ظهور می‌کند:

کردی تجلی بی‌نقاب، تابان‌تر از صد آفتاب
آثار خود کردی عیان در گلشن حُسن بتان
ما را فکندی در حجاب از ابر استدلال‌ها
تا سوی حسن بی‌نشان جهان‌ها گشاید بال‌ها
(همان: ۲)

درباره تجلی و ماجرای وحدت و کثرت و اسما و صفات فصل‌های مفصلی در عرفان نظری آمده‌است:

تجلی چون کند دلبر، منم شکران تجلی را
بسوزد در تجلی و نسازد با تسلی دل
تجلی تا کند بر من، مرا از من کند خالی
تسلی چون توان شد از جمال عالم آرایش
تسلی چون دهد، از خود نخواهم آن تسلی را
ببخشد گرتسلی جان، دهم آن جان تجلی را
که یکتایم، نشیمن کی کنم جز جای خالی را
تسلی باد قربان، ناز سلطان تجلی را
(همان: ۱۴)

این هستی‌شناسی خاص به خداشناسی می‌رسد و دیدگاه توحیدی او جایی برای بیگانه

نمی‌گذارد:

هستی آن دارد که هستی بخش هر هستی است او
غیر او را کس رسد کو دعوی هستی کند
نیستی هستی در حقیقت جز خدای فرد را
مستش ار دعوی کند هستی، ز سرمستی کند
(همان: ۱۱۰)

شاهکار بیان نظریه وحدت وجود با بیان شعری را باید به فیض اختصاص داد:

آنکه پنهانست از چشم کسان، پیداست کیست
در دل هر ذره خورشید نهان پیداست کیست
آنکه زو پیداست هر پیدا و هر پیدایی‌ای
باز در پیدا و پیدایی نهان پیداست کیست
ظاهر باطن نما و باطن ظاهر نما
در عیان پنهان و در پنهان عیان، پیداست کیست
آنکه او پیداست چون خورشید نزد عارفان
در نقاب از دیده نامحرمان، پیداست کیست
آنکه حُسن خوبرویان پرتوی از حسن اوست
هر جمیلی می‌دهد از وی نشان پیداست
آنکه جسم و جان او پیدا و او از جسم و جان
ذات پاک او بری از جسم و جان، پیداست کیست
آنکه او آینه کونست و کون آئینه‌اش
بر ضمیر بی‌عبار عارفان، پیداست کیست
(همان: ۴۲)

۶- نتیجه‌گیری

فیض کاشانی علاوه بر دانش‌های عصر خود به عرفان و تصوف گرایش عمیق داشته‌است و مبانی فکری عرفان را در آثار خود تحلیل و بررسی و حمایت نموده‌است. یکی از آن مبانی، اعتقاد به نظریه وحدت وجود است که با شجاعت تمام در عصری که به راحتی او را تکفیر می‌کردند ابراز داشته و در استحکام آن کوشیده‌است. اعتقاد به توحید و خداشناسی را با تفسیری که وحدت وجود دارد هماهنگ و با اشاره به آیات قرآن کریم، خداوند را وجود حقیقی دانسته و اصالت را به حق می‌دهد و برای غیر او هیچ وجودی قائل نیست و این مطلب را در متون نثر خود نیز به‌صراحت بیان داشته‌است. از طرفی، یکی دیگر از جنبه‌های شخصیت این عارف بزرگ، هنرمندی و شاعری است که در دیوان اشعار خود به زیبایی نظریه وحدت وجود را مطرح کرده و با زبان حکمت‌آمیز شعری خود به اثبات آن پرداخته‌است. از جمله ویژگی‌های فکری او در عرفان این است که عرفان نظری را در هستی‌شناسی و نظریه وحدت وجود مطرح می‌کند و در عرفان عملی نیز به وحدت شهود اعتقاد دارد که صوفی و عارف به مرتبه‌ای می‌رسد که به غیر از حق نمی‌بیند و در ضمن این بیان از منصور حلاج و انال‌حق او نیز حمایت می‌کند. یکی از کلیدواژه‌های او در دیوان اشعارش کلمه «دیار» است که بارها با بیانی شعری ابراز می‌دارد که عیر از حق هیچ دیاری وجود ندارد. در تقسیم‌بندی دیگری که عارفانه است، هستی را دارای ظاهر و باطن می‌داند و خداوند را ظاهر و باطن هستی می‌داند. درباره انسان نیز قائل به ظاهر و باطن است و در سیر و سلوک توصیه می‌کند که اگر به دنبال حق هستید آن را در درون جان خود و در باطن بجویید به شرطی که آن باطن را از آلودگی‌ها پاک کرده و با تزکیه و تصفیه درون، نور حق را در درون خود آشکار نمایید.

منابع و مأخذ

- ۱- ابن عربی، محیی الدین (۱۴۰۱ق). الفتوحات المکیه، بیروت: مؤسسه الاحیاء التراث.
- ۲- اردبیلی، عما (۱۳۷۸ش). تذکره السالکین، تصحیح: محمد خواجه، شیراز: دربار نور.
- ۳- براتی، محمدرضا (۱۳۸۷ش). مقاله مبانی عرفانی در دیوان اشعار فیض کاشانی، فصلنامه کاشان شناخت، شماره ۴ و ۵.
- ۴- راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین (۱۴۱۲ق). المفردات فی غریب القرآن. بیروت: دارالقلم.
- ۵- شالچیان ناظر، علی (۱۴۰۰ش). وحدت وجود و نتایج آن از نگاه محی الدین ابن عربی، تهران: سلوک ما.
- ۶- صفاء، ذبیح... (۱۳۷۲ش). تاریخ ادبیات در ایران، تهران: نشر فردوس.
- ۷- غزالی، محمد (۱۴۰۱ق). احیاءالعلوم الدین، تحقیق عبدالرحیم حافظ، بیروت: دارالکتاب العربی.
- ۸- فخر رازی، محمد (۱۴۰۲ق). مفاتیح الغیب، قاهره: دارالعلم.
- ۹- فیض کاشانی، محمدحسن (۱۳۶۵ش). الوافی، تصحیح ضیاءالدین حسینی، اصفهان: مکتبه امیرالمؤمنین.
- ۱۰- -----، (۱۳۷۸ش). ده رساله محقق بزرگ فیض کاشانی، اصفهان: مرکز تحقیقات امیرالمؤمنین.
- ۱۱- -----، (۱۳۸۱ش)، کلیات، تصحیح مصطفی فیض، قم: اسوه.
- ۱۲- -----، (۱۴۲۷ق). عین الیقین، قم: انتشارات بیدار.
- ۱۳- -----، (۱۳۵۳ش). کلیات اشعار، تصحیح محمد پیمان، تهران: انتشارات سنایی.
- ۱۴- قیصری، شریفالدین داود (۱۳۹۸ش). رسائل قیصری، تصحیح سیدجلال الدین آشتیانی، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- ۱۵- کاکائی، قاسم (۱۳۸۱ش). وحدت وجود به روایت ابن عربی و اکهارت، تهران: هرمس.
- ۱۶- نسفی، عزیزالدین (۱۳۴۱ش). الانسان الکامل، تصحیح ماریژان موله، تهران: انجمن ایرانشناسی فرانسه.
- ۱۷- همدانی، عین القضاة (۱۳۹۲ش). تمهیدات، تهران: انتشارات منوچهری.
- ۱۸- هندی، سیدمحسن (۱۴۰۰ش). بررسی تقریرهای مختلف وحدت وجود، تهران: اعتقاد ما.

Received: 2022/11/12
Accepted: 2023/1/21
Vol. 21/No. 81/Autumn 2024

scientific quarterly journal of Islamic mysticism
(Erfan.eslami.zanjan@gmail.com)
<https://sanad.iau.ir/journal/mysticism>

Study of Mystical Ethics in Baharestan and Parishan

*Katayoun Moradi**

Assistant Professor, Department of Persian Language & Literature, Tuyserkan Branch, Islamic Azad University, Tuyserkan, Iran. *Corresponding Author, Katayounmoradi98@gmail.com

Abstract

Faiz Kashani (died 1091 AH) was one of the great scholars of the Safavid era who excelled in most of the religious sciences of his time. At the same time, he was a unique mystic and poet who followed mysticism and Sufism in his intellectual foundations and proved and supported those foundations in his works. One of the most important of these foundations is the theory of unity of existence, which has a special appearance in his poetry and he deals with it with artistic expression. This article, using the method of rational analysis and library method and citing primary sources, examines Faiz's view on unity of existence and shows that he paid attention to this issue in his poetry and prose, and in his poems, he has displayed unity of existence, unity of intuition and an important part of his mystical ontology, and shows that he attributes the originality in existence to the truth and adheres to the theory of manifestation and considers beings to be manifestations of the truth.

Keywords: unity of existence, ontology, mystic theology, Faiz Kashani, Tohid.